

## دکتر آگوست کانکل، تواریخ، جلسه ۲۱، ویرانی معبد

گاس کنکل و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آگوست کانکل در تدریس خود در مورد کتاب‌های تواریخ است. این جلسه ۲۱، فروپاشی معبد است.

ما با داستان دو پادشاه به پایان رساندیم که سلطنتشان به دلیل بی‌وفایی به خدا و عزمشان برای اداره پادشاهی خود به گونه‌ای که گویی بر تخت خود هستند به جای اینکه بر تخت خدا باشند، همانطور که وقایع‌نگار آن را می‌بیند، بسیار متزلزل شد.

آنچه در ادامه می‌آید، سلطنت عزیا است. برای اینکه این موضوع را از دیدگاه تاریخی و سیاسی بررسی کنیم، باید گفت که ما در آغاز قرن هشتم هستیم. عزیا در طول نیمه اول قرن هشتم سلطنت بسیار طولانی داشت.

این دوران از نظر سیاسی و اقتصادی بسیار پررونق است. بنابراین، اگر به کتاب پادشاهان برگردیم، چیزی که می‌بینیم این است که یربعام دوم پادشاه شمال است و شمال، یعنی اسرائیل، در این برهه از زمان، نفوذ و قدرت سیاسی‌ای به دست می‌آورد که از زمان سلیمان تاکنون هرگز نداشته است. مرزهای اسرائیل که در کتاب پادشاهان یربعام دوم شرح داده شده است، مانند گذشته تا منطقه آرامزوبا و تا دریای سرخ امتداد می‌یابد.

بنابراین، این دوران در شمال، به ویژه در اسرائیل، بسیار رو به زوال بود، و اینجاست که ما قضاوت‌های پیامبر عاموس را داریم، به ویژه اشاره به فساد رهبران و نحوه‌ی کوبیدن سر فقرا به خاک و غیره.

حال، عزیا، که در همان زمان سلطنت می‌کرد، واقعاً از این اقبال سیاسی بهره‌مند شد، که عمدتاً به این دلیل، به دست آمد که آشوریان هنوز در دوره‌ی زوال بودند. آرامی‌ها تحت قدرت یربعام عقب رانده شده بودند که پس از زمان بیهو و پاکسازی‌های وحشتناک او، ارتش را بازسازی کرده بود.

و بنابراین، عزیا تا حدودی از این موضوع سود برد. با این حال، پایان سلطنت عزیا واقعاً با فروپاشی معبد مشخص می‌شود. بنابراین، هر چقدر هم که این دوره زمانی به شکلی بسیار مرفه آغاز شود، تا جایی که به معبد مربوط می‌شود، به شکلی بسیار فاجعه‌بار پایان می‌یابد.

سپس با پادشاهی به نام عزیا شروع می‌کنیم که در جاهای دیگر با نام عزریا نیز شناخته می‌شود. سلطنت عزیا به دو دوره بسیار متمایز تقسیم می‌شود. دوره دستاوردهای بزرگ نظامی و اقتصادی، گسترش در قلمرو فلسطینیان، توسعه استحکامات و پیشرفت‌های کشاورزی.

عزیا از همه این موارد بسیار حمایت می‌کرد. و البته این موضوع با آنچه که برای مهمترین همسایه او، یربعام دوم، در شمال اتفاق می‌افتاد، مطابقت دارد. بنابراین، عزیا واقعاً آزادی زیادی برای دنبال کردن همه این دستاوردها داشت.

با این حال، سلطنت عزیا خیلی خوب پایان نمی‌یابد. و تواریخ از حادثه‌ای با عزیا می‌گوید، که ما فقط از طریق او از آن مطلع هستیم، که در آن او تلاش می‌کند تا اقتدار کاهن را غصب کند. حال، در معبد و برای یهودا، این چیز کوچکی نیست.

اگر به تورات برگردیم، بین پادشاه و کاهن جدایی وجود دارد. این چیزی است که به تفصیل در کتاب عبرانیان توضیح داده شده است. چگونه عیسی هم پادشاه و هم کاهن می‌شود در حالی که طبق تورات، دو نقش پادشاه و کاهن همیشه از هم جدا هستند؟ خب، نویسنده عبرانیان تفسیر خودش را از سفر پیدایش ارائه می‌دهد تا توضیح دهد که چگونه در شخص عیسی، این دو مقام با هم ترکیب شده‌اند تا عیسی هم پادشاه باشد و هم کاهن.

آنچه در مورد این موضوع در زمان یهودا و در زمان معبد بسیار متمایز است، نحوه‌ی تقابل آن با سایر ملت‌ها است. در تمام ملت‌های دیگر اطراف، پادشاه کاهن است و پادشاه کسی است که تمام فعالیت‌های معبد را کنترل می‌کند. اما در اسرائیل، قرار نبود اینطور باشد.

همانطور که تثنیه به روشنی توضیح می‌دهد، در اسرائیل، پادشاه می‌بایست یک نسخه از این تورات را داشته باشد. او می‌بایست یک نسخه از این دستوالعمل را در کنار خود داشته باشد. او می‌بایست از این دستوالعمل پیروی کند و قوم خود را در پیروی از این دستوالعمل رهبری کند.

پادشاه به خودی خود پادشاه نبود. او پادشاهی بود که تحت وحی پادشاه پادشاهان قرار داشت. او پادشاهی بود که تحت اقتدار خدا بود و بنابراین، مانند سایر مردم، تابع عهد و تابع الزامات الهی خدا بود.

این نقش و وظیفه او بود. کاهن وظیفه کاملاً متفاوتی در انجام این عهد در رابطه با خدا داشت. و بنابراین، کاهنان نقش خود را در تثنیه به طور کاملاً مشخصی ایفا می‌کنند.

و البته، در اعداد و لاویان، این را به وضوح می‌بینیم که کاهنان از نوادگان هارون هستند، در حالی که پادشاه هرگز از نوادگان هارون نیست. بنابراین، این جدایی در ملت اسرائیل راهی بود برای روشن کردن این نکته که آنها همیشه تابع یهوه هستند، کسی که به آنها عهد داده بود و کسی که عهد خود را برای اجرا توسط پادشاه به یک ظرفیت تعیین کرده بود، اما نمایندگی یهوه به عنوان پادشاه، نمایندگی از طریق معبد و تمام آیین‌های آن و هر چیز دیگری، باید توسط کاهن انجام می‌شد. نقش‌های کاهن نباید توسط هیچ کس دیگری نقض می‌شد زیرا آنها کسانی بودند که به این معنا مقدس بودند.

یعنی، آنها از جانب خدا عنوانی ویژه دریافت کردند که به آنها اجازه می‌داد وارد مکان مقدس در معبد شوند و سالی یک بار خون را روی کاپودات، صندوق عهد در مقدس‌ترین مکان که نمایانگر خداست، بپاشند. این عنوان آنهاست و به همین دلیل است که آنها مقدس نامیده می‌شوند، به گونه‌ای که پادشاه و مردم مقدس نیستند.

حال، با توجه به عهدی که در کتاب خروج آمده است، می‌توان از زاویه دیگری به آن نگاه کرد. همه افرادی که در خروج ۲۰ آمده‌اند، از خدا جدا و مقدس هستند و همه ملت‌های اسرائیل نماینده خدا هستند. بنابراین، این احترام وجود دارد که هر اسرائیلی مقدس است.

اما در عملکرد مراسم عبادی، تمایزات بیشتری وجود دارد و فقط لاویان هستند، و فقط کاهنان به عنوان بخشی از لاویان هستند که این امتیاز را دارند که واجد شرایط انجام مراسم در معبد باشند، مراسمی که نمایانگر تقدس در حضور خدا است. بنابراین، ممکن است تلاش عزیزا، پادشاه، برای تقدیم بخور بر روی قربانگاهی که بلافاصله در مقابل مقدس‌ترین مکان قرار داشت، چندان مهم به نظر نرسد. اما این یک نقض کامل عهد و نقض کامل سازه‌هایی بود که قرار بود نمایانگر عهد باشند و به ویژه سازه‌هایی که قرار بود نمایانگر معبد و عملکرد آن باشند.

و بنابراین، این یک گناه بسیار جدی بود که توسط عزیا مرتکب شد. نتیجه این شد که او جذام گرفت اکنون، آن دسته از ما که در دوران کووید زندگی می‌کنیم، می‌توانیم کمی در مورد کل این ماجرای انزوا درک کنیم.

هیچ چیز بیشتر از این ما را نمی‌ترساند که به ما گفته شود باید ۱۴ روز در قرنطینه باشیم و نمی‌توانیم به مدت ۱۴ روز با هیچ کس دیگری تعامل اجتماعی داشته باشیم. حداقل در حال حاضر، دنیای ما در کانادا همین است. بنابراین، ما همیشه با این تهدید به قرنطینه سر و کار داریم که کاملاً به معنای زندانی بودن ما نیست.

ما از یک جهت آزاد هستیم، اما از یک جهت بسیار محدود آزاد هستیم، به این معنی که نمی‌توانیم انواع خاصی از تماس را داشته باشیم، و محدودیت‌هایی در مورد مکان‌هایی که می‌توانیم برویم و از این قبیل چیزها داریم. خوب، این چیزی بود که در مورد یک جذامی در دوران باستان صادق بود، مگر اینکه یک جذامی از جذام، که نوعی بیماری پوستی بود، شفا نمی‌یافت. این بیماری هانسن نبود، اما جذامی‌ها در همان دسته از چیزی بودند که امروزه در دوران کووید آن را انزوا می‌نامیم.

بنابراین، عزیا دیگر نمی‌توانست وظایف سلطنتی خود را به عنوان پادشاه انجام دهد زیرا مجازات او به دلیل نقض حقوق یک کاهن، او را به جذامی مبتلا کرده بود. این داستان غم‌انگیز پایان عزیا است. پسرش یوتام جانشین عزیا می‌شود.

حال، اگر از منظر تاریخی به سلطنت یوتام نگاه کنیم، دوران یوتام نیمه دوم قرن هشتم است. عزیا حدود سال ۸۴۰ می‌میرد. عزیا در این مورد بسیار اغراق می‌کند.

در سالی که پادشاه عزیا درگذشت، خداوند را والا و سرفراز دیدم. حال، این یک مکاشفه بسیار مهم برای عزیا بود، زیرا واقعاً هنگامی که عزیا درگذشت، انحطاطی که از قبل در شمال شروع به وقوع کرده بود، جایی که پس از سلطنت یربعام دوم، ترورهای مکرر و رقابت بین پادشاهان نهایی پکا و رزین و پکا و دیگران رخ داد. دوران سیاسی بسیار نامشخص بود و تا حدودی، دوران سیاسی بسیار نامشخص بود زیرا تیگلات-پیلسر، امپراتور آشور، اکنون نه تنها آرامیان یا سوریه را به سمت شمال جابجا می‌کرد، بلکه به اسرائیل نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد و این فشار زیادی بر اسرائیل و پادشاهان آن ایجاد می‌کرد.

بنابراین، هنگامی که عزیا در سال ۷۴۰ درگذشت، باید به اشعیا یادآوری می‌شد که پادشاه کیست، خداوندی که والا و بلندمرتبه بود. خوب، کمی پس از این زمان است که یوتام به سلطنت می‌رسد. اگر این را به ترتیب زمانی محاسبه کنیم، یوتام باید همپوشانی نسبتاً طولانی با پدرش، عزیا، داشته باشد.

حالا، این کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، زیرا اگر عزیا جذامی بود و اساساً در انزوا قرار داشت، شخص دیگری باید به جای او سلطنت می‌کرد. بنابراین، او هنوز پادشاه بود، اما شخص دیگری به جای او سلطنت می‌کرد و آن پسرش یوتام بود. حال، یوتام، همانطور که در اینجا در تواریخ آمده است، واقعاً ارزیابی مثبتی از او ارائه شده است.

او مانند پدرش عزیا است. ببینید، در آغاز سلطنتش، عزیا کسی بود که یهودا را مرفه کرد و معبد محل عبادت را در اولویت قرار داد. اما، آن دوران بسیار آشفته بود و از نظر سیاسی، یوتام هنوز می‌توانست تا حدودی کنترل ماوراء اردن را در دست داشته باشد، که این همان چیزی است که وقایع‌نگار درباره آن صحبت می‌کند.

بنابراین، یوتام، به عنوان جانشین عزیا، در واقع، برای مورخ، ارزیابی مثبتی دارد، که برعکس جانشین او آحاز، است. آحاز پادشاهی است که هنگام پایان اسرائیل بر یهودا حکومت خواهد کرد. پس از تیگلات-

پیلسر، شلمانسر پنجم و سپس سارگون دوم آمدند و اساساً، همانطور که در فصل‌های ۸ و ۹ اشعیا یا ۷ تا شرح داده شده است، اسرائیل به استان‌های آشوری، به منطقه دریا، به جلیل و به قلمرو ملت‌ها تبدیل ۹ شد.

بنابراین، اسرائیل دیگر مستقل نبود. البته، در سال ۷۲۲، شکست سامره، پایان تمام حکومت‌ها، پایان حکومت هوشع و تبعید رخ داد. همه این اتفاقات در دوم پادشاهان ۱۶ و دوم پادشاهان ۱۷ رخ می‌دهد.

وقایع‌نگار به آنچه در شمال اسرائیل اتفاق می‌افتد اشاره‌ای نمی‌کند، اگرچه روایت او کاملاً روشن می‌کند که آحاز، جانشین یوتام، به شدت تحت تأثیر همه این وقایع قرار گرفته است. بنابراین، سقوط اسرائیل و تسلط آشوریان منجر به احیای فرقه بعل شده است. و آحاز به عنوان یکی از پادشاهانی شناخته می‌شود که فرزندان را از آتش عبور دادند.

این عمل گاهی اوقات به عنوان قربانی کردن کودک به منظور منفعت رساندن به پادشاه به تصویر کشیده شده است. و اینطور نیست که این اتفاق نمی‌افتاد، همانطور که مثلاً در مورد پادشاه موآب می‌خوانیم، اما بررسی دقیق‌تر همه این اشارات به عبور دادن کودک از آتش، چیزی شبیه به مراسم تدفین نوزادی است که شناخته می‌شود، مرده است. بنابراین، این یک تقدیم (tophet) در آیینی که در زبان عبری به عنوان توفت . به خدایان دیگر است که در آن بدن این کودک در یک توفت سوزانده می‌شود.

این دقیقاً قربانی کردن کودک به معنای دقیق کلمه نیست، اما مراسمی برای تقدیم به خدایان دیگری است که قرار است کمک کنند. بنابراین، آحاز واقعاً به شکلی بسیار جدی درگیر تلفیق ادیان بوده است. اما برجسته‌ترین نکته، همانطور که از کتاب اشعیا می‌دانیم، آحاز با دو همسایه شمالی خود در تضاد بود.

اول از همه، فَقَح در اسرائیل است و سپس رِصین در سوریه. و البته، همانطور که در کتاب اشعیا می‌بینیم فَقَح و رِصین هر دو سعی داشتند در برابر تجاوزات روزافزون ارتش‌های آشور مقاومت کنند. و بنابراین، آنها در تلاش بودند تا برای مقاومت در برابر این ارتش‌های آشور، اتحادی تشکیل دهند و آحاز نمی‌خواست به این اتحاد بپیوندد.

البته، کاری که آحاز به جای پیوستن به اتحاد رزین و پَکح انجام داد، درخواست کمک از آشوریان برای حفظ استقلال خود بود. این ممکن است حرکت خیلی هوشمندانه‌ای به نظر نرسد، و واقعاً هم حرکت خیلی هوشمندانه‌ای نبود زیرا آشوریان هیچ قصدی برای متوقف کردن تصرف سوریه و اسرائیل نداشتند. همانطور که در داستان حزقیاء، جانشین آحاز، خواهیم دید، واضح است که یهودا نفر بعدی در لیست آنها بود.

اما در هر صورت، این تاکتیک نسبتاً غم‌انگیز و وحشتناک آحاز بود که به خاطر آن در تواریخ، سرزنش شدیدی از سوی عودید نبی دریافت می‌کند. این پیشگویی عودید، اذعان به این واقعیت است که اسرائیل اکنون در حال سقوط به دست قدرت آشوریان است و آنها باید به عنوان برادر به رسمیت شناخته شوند صرفاً به این دلیل که آنها به دست آشوریان افتاده‌اند، به این معنی نیست که به نحوی، دیگر بخشی از اسرائیل نیستند.

بنابراین، این پیام اودید است. و البته، ما قبلاً اشاره کردیم که تلاش آحاز برای اتحاد با آشوریان کاملاً شکست خورد و یک فاجعه بود. بنابراین، اکنون در نقطه‌ای از زمان هستیم که دوران کاملاً جدیدی برای معبد و یک آغاز کاملاً جدید وجود دارد.

ما خواهیم دید که در کتاب تواریخ، حزقیا اکنون به سلیمان دوم تبدیل می‌شود، زیرا او فرصتی کاملاً جدید دارد تا واقعاً نماینده تمام اسرائیل باشد. ممکن است که بنی اسرائیل به اسارت رفته باشند، توسط آشوریان تصرف شده باشند و برخی از آنها تبعید شده باشند. اما این مانع از آن نمی‌شود که آنها بخشی از تمام اسرائیل باشند.

این موضوع تمام تمرکز وقایع‌نگار در توصیف مأموریت حزقیا می‌شود. معبد در زمان حکومت آحاز به نقطه‌ی پایینی رسید، اما با ناپدید شدن شمال به عنوان یک ملت و یک قدرت، فرصت دیگری از نظر پرستش و تجمع در اطراف معبد به وجود آمد.

این دکتر آگوست کانکل در آموزه‌هایش در مورد کتاب‌های وقایع‌نگار است. این جلسه‌ی ۲۱، فروپاشی معبد است.